

وجوهی نویافته از مسیب‌نامه در سنت حماسه‌پردازی

میلاد جعفرپور^۱

چکیده

مسیب‌نامه یکی از متون کمتر شناخته‌شده میراث ادب حماسی است که تاکنون نه تنها گونه‌های منظوم و مثنوی آن معرفی و تصحیح نشده‌اند، بلکه وجوه اهمیّت آن در سنت حماسه‌پردازی نیز نمایانده نشده است. پژوهش حاضر برای نخستین بار کوشیده در سه بخش، نخست حماسه مسیب‌نامه را به اختصار معرفی کرده، آنگاه شواهد حضور مسیب در دیگر متون حماسی و میزان اثرپذیری آن‌ها از گزارش‌های مسیب‌نامه را نشان دهد و در فرجام، تأثیرپذیری مسیب‌نامه از قرآن حبشی، بطل‌نامه و جنگ‌نامه امام علی (ع) را تشریح کرده است.

کلیدواژه‌ها: ادبیات انتقام، مسیب‌نامه، روایات حماسی.

۱- درآمد

یکی از پیامدهای قیام امام حسین (ع) و شهادت ایشان، تحریک انگیزه اقتدار سیاسی تشیع و تلاش برای ایجاد یک دولت مستقل شیعی بود. سابقه طرح چنین موضوعی به ابتدای امامت امیرالمؤمنین علی (ع) باز می‌گردد؛ اما پس از شهادت امام حسین (ع)، به‌عنوان یکی از عوامل شکل‌گیری نهضت‌های شیعی در مبارزه با خلفای جور اموی و عباسی دوباره قوت پیدا کرد و چهره جدی و نظامی به خود گرفت و در قرن دوم هجری با قیام ابومسلم خراسانی در ایران به اوج رسید.

مبارزه فرهنگی نهضت‌های شیعی در ایران و متعاقباً رواج اصول فکری و انعکاس تبلیغات آنان در ادب فارسی، به سبب نارضایتی اهل عصر از خلفای اموی و عباسی بسیار مورد توجه بود و غلبگی و رواج شاهنامه نیز سببی شد تا ادیبان توانمند ایرانی هسته‌های اولیه روایات خون‌خواهان شیعی را شاخ و برگ داده و ضمن انتقال همین باور و برای فربگی جنبه حماسی و جذب بیشتر مخاطبان، بر موضوع دنباله‌دار انتقام از قاتلان و دشمنان اباعبدالله (ع) متمرکز شوند. از میان بزرگ‌ترین

انتقام‌نامه‌های ادب فارسی که بی‌تأثیر از همین مجموعه اخبار نیز نبوده‌اند، سه حماسهٔ مشهور *مسیب‌نامه*، *مختارنامه* و *ابومسلم‌نامه* برجستگی و شهرت زیادی پیدا کردند. هر یک از این سه‌گانه‌ها ضمن حفظ پیوند فکری با یکدیگر، چند داستان فرعی دیگر را نیز در خود پرورده‌اند.

مسیب‌نامه، حماسه‌ای در ذکر احوال خروج مسیب قعقاع خزاعی و مصاف‌های او با یزید و دیگر کارگزاران اموی و مروانی است. آرمان قیام خون‌خواهان شیعی در *مسیب‌نامه*، سرکوب یزید و آزادی امام زین‌العابدین (ع) و اهل‌بیت ایشان از بند و باز پس‌گیری رئوس شهدا و برگرداندن آن‌ها به مزار هر یک از ایشان است. چون *مسیب‌نامه* از سویی با ورود به گزارش خروج سید جنید و رشیده (اجداد ابومسلم) پایان یافته و از طرف دیگر والدین بسیاری از پهلوانان و قهرمانان *ابومسلم‌نامه* نیز در *مسیب‌نامه* حضور دارند، می‌توان از آن با عنوان پیش‌درآمد *ابومسلم‌نامه* یاد کرد. ابوطاهر طرسوسی نخستین ادیبی بود که در سدهٔ ششم ه.ق. پرداختی داستانی از این روایت حماسی به دست داد که تا امروز تصحیح و معرفی نشده است. در قرن دهم ه.ق. نیز ادیب توانمند دیگری با نام محمدبقای وارس بخاری در *ماوراءالنهر* بر اساس کار طرسوسی، روایت داستانی پرشاخ و برگ دیگری از *مسیب‌نامه* عرضه کرده که تا این ساعت معرفی و منتشر نشده است. شاعر ناشناخته‌ای هم با نام محمدطاهر متخلص به دیوانه در قرن دهم ه.ق. *مسیب‌نامه* را منظوم ساخته است و شواهد بسیاری هم از تراجم کردی، ترکی، عربی، هندی و اردوی این حماسه نیز در جهان اسلام به دست آمده است.

۱-۱- پیشینهٔ اشارات و پژوهش‌ها و ضرورت تحقیق

با وجود سابقهٔ تاریخی و وجههٔ ادبی مسیب در جهان اسلام، تا امروز هیچ پژوهش مستقلی در معرفی شخصیت مسیب، بازتاب کردارهای او در ادب فارسی و عربی و تحریرات بزرگ و کوچک *مسیب‌نامه* انجام نشده است و به زحمت می‌توان اشارات اندک‌شمار از *مسیب‌نامه* را در تحقیقات فهرست کرد؛ باین حال برخی متون از قیام مسیب یاد کرده‌اند:

صاحب‌النقض برای دفاع از مجاهدات و فتوحات حضرت علی (ع) و اصحاب ایشان، مخاطبان حقیقت‌جوی را به مطالعهٔ اخبار به‌جامانده از آنان ترغیب می‌کند و در این میان، از اخبار و کارنمایی‌های مسیب و دیگر متقمان تحت عنوان «قصه» یاد می‌کند:

«قصه مسیب بر باید خواندن تا بداند که کمتر از آن نکرد که مبارزان عهد عمری که یاد کرده است و قصه ابراهیم اشتر و حرب‌های او و قصه سلیمان صرد خزاعی» (قزوینی رازی، ۱۳۵۸: ۱۵۳ - ۱۵۴).

در *مظهرالعجایب* منسوب به عطار چند بار به قیام‌های شیعی علیه امویان و مروانیان اشاره داشته و پیوسته از ابو مسلم خراسانی یاد کرده و در این بین قرار گرفتن مسیب خزاعی و احمد زمجی در میان خروج‌کنندگان بیش از همه مورد توجه است:

بعد از ایشان دوستان شه بین	تا چه‌ها کردند با مشتی لعین
خود مسیب بود از خاصان او	پور مالک بود هم‌چون جان او
هم‌رهش مختار نقد بوعبید	او گرفته جان ملعونان به صید
خون نقد مرتضی از دشمنان	پس طلب کردند جمعی مؤمنان

(عطار، ۱۳۷۰: ۱۸۵ - ۱۸۶)

اگر تو جام او نوشی چو عمار	مسیب بینی اندر عین این کار
اگر تو جام او نوشی چو مسلم	چو زمجی از بلا باشی تو سالم

(عطار، ۱۳۷۰: ۲۵۱)

گذشته از آن‌که راویان مسیب‌نامه بارها به *روضه‌الشهدا* استشهد کرده‌اند، ملاحسین واعظ کاشفی سبزواری «مسیب بن قعقاع» را به‌عنوان نخستین کسی معرفی می‌کند که به خون‌خواهی سیدالشهدا بلافاصله پس از واقعه کربلا علیه یزید خروج کرده است (ر. ک. کاشفی سبزواری، ۱۳۹۰: ۶۶۲) و در دیگر بخش‌های این اثر نیز از مسیب و یارانش به‌عنوان منتقم و خون‌خواه حسینی یاد کرده است (کاشفی سبزواری، ۱۳۹۰: ۶۷۰ - ۶۶۷؛ ۱۹۴ - ۱۹۳).

صدرالدین الهی در سال ۱۳۷۹ پس از مطالعه یکی از چاپ‌های بازاری *مسیب‌نامه*، در مقاله‌ای با عنوان «پس از خواندن کتابی درباره یک حماسه دینی عامیانه، *مسیب‌نامه*»، با تکیه بر روحیه فرهنگی و مذهبی حاکم بر همین چاپ بازاری *مسیب‌نامه*، ابتدا در ده صفحه خلاصه‌ای از طرح کلی *مسیب‌نامه* به دست داده، سپس در سه صفحه برداشت آزاد خود را از *مسیب‌نامه* بیان کرده و بنا بر دلایلی واهی و غیر علمی *مسیب‌نامه* و نظایر آن را در قیاس با حماسه‌های منظوم (خاوران‌نامه،

صاحب‌قران‌نامه، حمله حیدری، خداوندنامه و...) بسیار ضعیف‌تر و سخیف‌تر ارزیابی کرده است (ر. ک. مأخذ: الهی).

پس از مدّت‌ها سکوت در ایران، محسن پورمختار در سال (۱۳۹۳) به بهانه معرفی دست‌نوشته فارسی ناشناخته‌ای از مسیب‌نامه، در نخستین همایش ملی نگاهی نو به ادبیات عامه شرکت کرد و مقاله‌ای را با عنوان «نکاتی درباره داستان عامیانه مسیب‌نامه و معرفی نسخه فهرست‌ناشده‌ای از آن» ارائه داد (ر. ک. مأخذ: پورمختار).

با وجود این فقر پژوهشی نیز پژوهشگران پس از سال‌ها قدمی در راه معرفی مسیب‌نامه و نمایاندن وجوه اهمّیت آن برنداشته و این مقاله نخستین گفتار ممتّعی است که در این باره ارائه شده است.

۱-۲- روش و فرضیه پژوهش

فرض اصلی این جستار، تشریح توجه حماسه‌پردازان ادبیات انتقام نسبت به شخصیت مسیب و گزارش احوال او در مسیب‌نامه و همچنین ذکر برخی الحاقات دیگر متون حماسی در آن است. در این مسیر، بررسی نُه متن حماسی ابومسلم‌نامه، جنگ‌نامه سید جلال‌الدین اشرف، زریزنامه، زمجی‌نامه، مختارنامه، علی‌نامه، قران حبشی، بطل‌نامه و جنگ‌نامه امام علی (ع) در بئر‌العلم و ارائه شواهد بسیار این اثرپذیری گواه آشکاری در اثبات این مدعا خواهد بود.

۲- وجوهی نویافته از مسیب‌نامه در متون حماسی

در این بخش، تأثیرپذیری سنت حماسه‌پردازی از مسیب‌نامه بررسی شده است. هر چند برخی شواهدی که از لابه‌لای اوراق روایات به دست داده شده‌اند، دلالت پررنگ و برجسته‌ای بر این تأثیر ندارد؛ اما نباید از یاد برد که تمامی آن‌ها از دل آثاری به بیرون کشیده شده که دست کم چهار تا پنج قرن پس از تصنیف مسیب‌نامه ابوطاهر طرسوسی تحریر شده‌اند، لذا همین اندک اشارات متأخر نیز در نظر اهل تحقیق ارزشمند به شمار می‌آید.

۲-۱- ابومسلم‌نامه

حماسه بنام و مشهوری در توصیف و تصویر رشادت‌ها و دلاوری‌های ابومسلم، سردار تیردار خراسانی است. این روایت یکی از کم‌پیشینه‌ترین داستان‌های ادب فارسی و در عین حال، کهن‌ترین حماسه تاریخی مردم ماست. ابومسلم در این حماسه، همراه یارانش در هیأت محبوب عیار و پهلوانی جوانمرد نمودار گردید که طرفدار حق و مدافع سرسخت خاندان عترت علیهم‌السلام است. روایت ابومسلم در جهان اسلام شهرت زیادی داشته و نسخ متعددی از آن به زبان‌های فارسی، اردو، پشتو، ترکی و عربی وجود دارد (ر. ک. اسماعیلی، ۱۳۸۰: ۱۷۳/۱ - ۱۹۸؛ ابومسلم‌نامه، ۱۳۸۴: ۳۷۱/۱).

محبوبیت و اقبال *ابومسلم‌نامه* انگیزه‌ای در پیدایی حماسه‌های دیگر هم به شمار می‌آید که از این میان، برخی روایات به نحوی ادامه نهضت ابومسلم تلقی شده و شماری هم با الگو گرفتن از قیام ابومسلم نسج می‌یابند. ابومسلم و ماجرای قیام او، یکی از بن‌مایه‌های اصلی آفرینش این روایات بوده تا جایی که حتی در متن اغلب آنها، از سردار خراسان و آرمانش سخن‌ها کرده‌اند. *مسیب‌نامه* یکی از همین اقران محسوب می‌شود که از جهت موضوع و ساختار ایدئولوژیک ارتباط بسیار نزدیکی هم با *ابومسلم‌نامه* دارد. چون مسیب نیز همچون مختار ثقفی و ابومسلم مروزی، در این حماسه تنها داعیه انتقام از دشمنان و قاتلان امام حسین^(ع) را ندارد، بلکه در اندیشه تأسیس حکومتی شیعی به زعامت امام سجّاد^(ع) نیز هست که البته بنا بر دلایل داستانی روایت و نیز امتناع امام سجّاد^(ع) این آرمان محقق نمی‌شود.

هر چند در متن *متشره/ابومسلم‌نامه*، ذکری از مسیب و خروج او نیامده؛ ولی *مسیب‌نامه* در هر دو تحریر بزرگ و کوچک خود ارتباط قابل ملاحظه‌ای با *ابومسلم‌نامه* برقرار کرده است. بقای وارس کوشیده *مسیب‌نامه* را به عنوان پیش‌درآمد *ابومسلم‌نامه* به مخاطبان معرفی کند و به زعم نگارنده در این مهم موفق نیز بوده است.

وارس در تحریر بزرگ *مسیب‌نامه*، هر جا که توانسته و زمینه سخن بهانه‌ای را برای او مهیا کرده، به معرفی پهلوانان و عیاران *ابومسلم‌نامه* و والدین آنان پرداخته و در برخی موارد نیز وعده کرده که فرجام کار برخی اشخاص و وقایع را در *ابومسلم‌نامه* گزارش خواهد داد، وارس حتی فرجام *مسیب‌نامه* را نیز با ورود به جنیدنامه تمام کرده است:

«باز آمدیم بر سر قصهٔ پسر سید جنید که سید اُسد باشد، مادر ابومسلم را دیده عاشق شده او را عقد کرد...؛ والله اعلم بالصواب».

در متن کنونی مسیب‌نامه ۲۷ بار به ابومسلم خراسانی و دفتر اخبار او اشاره شده که برخی از مهم‌ترین موارد آن عبارت‌اند از:

«راوی گوید که این خواهر مختار را عبدالله بن عمر گرفته بودند، سه دختر شده بود و یک پسر، پسر را موسی اعرابی می‌نامیدند. از موسی اعرابی خواجه کثیر متولد می‌شوند و از خواجه کثیر خواجه سلیمان و خواجه عثمان می‌شوند که آن‌ها سبب رواج صاحب‌الدعوهٔ خاندان، امیر ابومسلم صاحب‌قران می‌باشند» [گ ۱۲ ب].

«القصهٔ امام آمده جاریه را به ثلثه عقد بسته دادند، شب درآمد کام دل حاصل کرد، گوهر گران‌بهای مهتر سعید در صدف آن کنیزک بند گردید، در وقت ابومسلم، جانسوس لشکر اسلام می‌شود» [گ ۵۶ آ].

«چالاک جاجرمی عمر دراز می‌یابد، در آخرهای امیر ابومسلم در مصر می‌بیند» [گ ۱۰۸ ب].
«راوی گوید که از پشت و کمر محمدشاه بن داوودشاه چهار پسر می‌شود. یکی اسماعیل‌شاه که در جوانی می‌میرد. ازو دیوانه محمدشاه می‌روید، یکی خوارزم‌شاه یکی شهنشاه مزلیخانی و یکی بهرام گرد نوکندی؛ این سه تن در خدمت صاحب‌الدعوهٔ خاندان، بابای مسلمانان یعنی ابومسلم پهلوان جان‌بازی می‌کنند، القصهٔ امام به بارگاه درآمدند و به آن شاهزاده جای نیکی دادند و به روی او صحبت آراستند» [گ ۱۹۹ آ].

«یزید شنید، هفت ایلغر فرستاد، ببر برآمده بر هم زد، آخر بس کرد ایلغر نفرستاد؛ اما این ببر بعد از مدّت مدید و عهد بعید در کنار دمشق در بیشهٔ میون مکان می‌کند، بر سر سخن او در قصهٔ صاحب‌الدعوهٔ خاندان خواهیم رسیدن إن شاء الله. اکنون امام را به راه گذارید، چند کلیمه از لشکر شنوید» [گ ۲۸۵ آ].

«الغرض حضرت قُتَم نكاح کرده دادند، بهرام می‌شود که سلطان جلال‌الدین بهرام که در خدمت صاحب‌الدعوهٔ خاندان، امیر ابومسلم مروزی در کنار البرزکوه بلخ آمده کارها می‌کند» [گ ۳۷۴ ب].
«اما زره را بعد از طعام پیش امام آورده ماندند. امام گفتند مرا عار است که این را پوشم، مردم بگویند که از پشت زره امام جنگ می‌کنند، به هر که در کارست گیرد. هیچ کس نپوشید، بعد از

شهادت امام به دست مروانین افتاد به دست ولید افتاد، هم‌چنان در خزینه می‌بود تا به مروان حمار رسیده به اسلم بن سلم عاد می‌پوشاند، در قصه صاحب‌الدعوة خاندان بر سر این سخن خواهم رسید إن شاء الله، آن‌گاه امام شاهان را امر به آسایش کردند، هر یک به سرپرده خود رفتند» [گ ۳۷۸ ب].

«او از فکر محمد مقداد و محمد انصاری بی‌خبرست، این بندیان را به دمشق فرستاد و در نامه شرح احوال بنوشت. عبدالملک ایشان را در زندان انداخت، صاحب‌الدعوة خاندان خواهد برآوردند، بر سر سخن ایشان خواهیم رسید إن شاء الله» [گ ۴۷۳ آ].

مضرب‌شاه خوارزمی یکی از سرداران بنام و دلاور لشکر ابومسلم خراسانی است که پس از کشته شدن ابومسلم به فرمان منصور دوانقی، مدتی به توطئه عباسیان به‌عنوان قاتل ابومسلم معرفی شده و میان او و یاران دودستگی می‌افتد. مضرب‌شاه پس از قتل ابومسلم، به خون‌خواهی او قیام می‌کند و داستانی تحت عنوان «مضرب‌شاه‌نامه» به سرگذشت احوال او در این دوران پرداخته است، هم‌چنین مضرب با خواهر ابومسلم، سکینه ازدواج کرده و داماد ابومسلم خراسانی محسوب می‌شود؛ ولی نکته‌ای که تاکنون در ابومسلم‌نامه‌ها نیامده آن است که بنا بر روایت مسیب‌نامه، مضرب جهانگیر پسر ابوالمکارم بن مسیب بن محمد قعقاع خزاعی است:

«یکی جوان چهارده ساله به قولی هژده ساله به قولی نوحاسته گفته‌اند، اصح همین است، دختری در کنارشان می‌آید، فاطمه خوارزمی می‌گویند؛ مکارم، پسر مسیب می‌گیرد ازو مضرب‌شاه خوارزمی می‌شود، به هشت هزار کس برآمد، بازوهای داوودشاه خوارزمی پریدن گرفت، به امام سر فروز آورده خود را نعره زد که منم محمدشاه بن داوودشاه خوارزمی، داوودشاه او را در خوارزم مانده بود» [گ ۱۹۹ آ].

اما در نسخه ناشناخته/ابومسلم‌نامه به شماره (۱۲۲۸۴) مضرب‌شاه فرزند شخصی به نام «ملک‌اصغر دیوتور» و برادر تنی «لعل‌جبه بلندکمان» است:

«ملک‌اصغر دیوتور را دو پسر داشت یکی را نام مضرب‌شاه جهانگیر، یکصد و پنجاه منی شمشیر داشت و یک پسر لعل‌جبه بلندکمان نام و یکصد و پنجاه منی کمان داشت و ده‌منی تیر می‌زد که تیرش سه روز و نیم می‌رفت. یک [مضرب‌شاه] در خوارزم نگاه داشت و یک پسر نزد مروان وکیل بود، لعل‌جبه بلندکمان» [گ ۱۳ آ - ب].

در *مسیب‌نامه* امیر طاهر یک‌چشم بلخی، پدر امیرگون یکی از دلاوران برجسته *ابومسلم‌نامه*، همراه با حید عیلابادی در صف مبارزان حسینی قرار دارد [نیز ر. ک. مکی ۲ / گ ۱۳۹ ب] و در پایان *مسیب‌نامه* به دست ایادی مروانی کشته می‌شود و در این محل، امیرگون زاده شوده و همراه با حید شاهد قتل پدر است:

«او [عبدالملک مروان] اعلامی حلبی را طلب کرده این کتاب را داد، گفت تا ماوراءالنهر برو هر شهری که مردم او قبول نکند درباره ایشان هر چه خواهی بکن و آن شهر که قبول کند، دخل مکن. او آن کتاب را گرفته به لشکر بی‌کران روان شد، القصه به بلخ آمد امیر طاهر یک‌چشمی پادشاه بلخ بود، او کشته شد. حیت و امیرگون خودها را به گوشه‌ای کشیدند، آرام گرفتند» [گ ۴۷۶ ب].

۲-۲- جنگ‌نامه سید جلال‌الدین اشرف

داستان سید حسن معروف به جلال‌الدین اشرف، پسر امام هفتم شیعیان و برادر امام رضا (ع) است. او در زمان مأمون عباسی و پس از وفات امام رضا (ع) در مرو، به سوی ایران رفت و به خون‌خواهی برادر و جدش امام حسین خروج می‌کند و چند سالی در گیلان و توابع آن با خوارج مصاف کرده تا سرانجام همراه با یارانش به شهادت می‌رسند. مزار وی به نام آستانه اشرفیه، در گیلان و میان رشت و لاهیجان، قرار دارد و از زیارت‌گاه‌های بنام این اقلیم محسوب می‌شود.

جنگ‌نامه سید جلال‌الدین اشرف اگرچه از جهت زمانی، پس از سقوط امویان و در زمان مأمون عباسی روی داده؛ اما ایدئولوژی حاکم بر این روایت حماسی دقیقاً با مضمون فکری انتقام‌نامه‌هایی چون *مسیب‌نامه*، *مختارنامه*، *ابومسلم‌نامه*، *زمجی‌نامه* و... همسانی دارد؛ چرا که راوی بار دیگر، طرف خصم را «خارجی» لقب می‌دهد و خوارجان نیز به امید شفاعت آن‌جهانی پیرو معاویه و یزید شده و دغدغه خون یزید را در ذهن دارند و محبان اهل بیت و هم‌زمان جلال‌الدین اشرف را «ابوترابی» می‌خوانند و محبان حسینی داعیه خون‌خواهی امام حسین را از آنان دارند. خوارجان اغلب از تبار قتلۀ کربلا هستند و امیران آنان نسب به شمر ذی‌الجوشن و حجاج بن یوسف می‌برند و به قرار گرفتن نام اجدادشان در فهرست قاتلین حسین (ع) مفاخره دارند و رجز می‌خوانند.

درین شرایط است که در ابتدا جلال‌الدین اشرف و با چهارصد و چهل و چهار نفر به خون‌خواهی برخاسته و بر حاکمان ظالمی چون نعمان و منصور دوانقی خروج می‌کند و شهر به شهر، با فتح و

پیروزی پیش رفته، بارها سپاه کفر را شکست داده و مؤمنان بیشتری هم بدو می‌پیوندند. در میان ایشان، از تبار ترکان حسن بیگ، پسر بابا یوشع‌الدین استاجلو، همرا با برادرانش همگی پهلوان مبارز هستند و تبار ایشان به ابوجانه تیرانداز، غلام امام علی (ع) می‌رسد. از ابوطالبیان، شاهزاده هاشم تیغ‌بند، نواده محمد حنقیه و امیر سلطان، برادر سید جلال‌الدین و امام رضا (ع)، سردار لشکر هستند. از نسل پادشاه بنام ایران، انوشیروان ساسانی، ملک شاهمیران به خدمت سید جلال‌الدین رسیده و طبل شگفت انوشیروان را بدیشان تقدیم می‌کند.

روایت از عیاران نیز چندان غافل نشده و ازین گروه می‌توان به فضل خزاعی، عیار مطرح داستان و نبیره زُریر اشاره کرد که با عیار کمتر مطرح دیگر خارجیان، زاغ پای جاسوس، هم‌چشمی نیز دارد. چنان‌که در رساله انساییه هم ذکر شده، برخی نوادگان مسیب و یاران او به سبب تعقیب و گریزهایی که با عمال اموی و مروانی دارند، سرانجام برخی از آنان به اقلیم طبرستان پناه آورده و با استقبال شیعیان در نواحی و بلاد آن ساکن می‌شوند و احياناً در برخی موارد، حکومت‌هایی محلی نیز برای خود دست‌وپا می‌کنند. در جنگ‌نامه سید جلال‌الدین اشرف مواردی از حضور این نوادگان در صف محبان خون‌خواه حسینی مشاهده می‌شود که نسب آنان به محمد قعقاع خزاعی، ابراهیم اشتر نخعی و زُریر خزاعی می‌رسد. حضور این نوادگان و ذکر نسب آنان خود گواه روشنی بر تأثیر دفاتر اخبار مسیب خزاعی در جنگ‌نامه مذکور بوده که در پی بدان اشاره خواهد شد:

«حضرت سید جلال‌الدین اشرف به میدان آمده... بر میسره سلیمان بن قاسم بن محمد بن حر بن قعقاع خزاعی را گماشت و میمنه را به وجود کریم بن فضل بن عبدالرحمن بن مزاحم بن مالک اژدر مزین ساخت» (خوارزمی، ۱۳۶۶: ۳۱).

«چون حسن بیگ را نظر بر جمال او افتاد، گفت ای شیخ ابوسعید، این جوان کیست. گفتم این جوان فرزند محمد بن عبدالله بن حمزه بن محمد حنقیه بن علی بن ابی‌طالب است» (همو: ۴۲).

«شیخ ابوسعید خوارزمی روایت می‌کند که مردی بود که او را فضل بن کریم بن حمزه بن طیان بن زُریر خزاعی خواندندی و او مردی بود مؤمن و متقی، دلاور و فرزانه و یک‌رنگ امیرالمؤمنین. در پهلوانی و عیاری مشهور بود. چون خبر خروج حضرت سید جلال‌الدین اشرف بشنید، یراق عیاری خود را برداشته متوجه اردوی حضرت شد و دست حضرت را بوسید و اصل و نسب خود را به عرض رسانید و به بیعت امام محمدتقی اقرار کرد و جاسوس حضرت بود» (همو: ۷۰).

«حضرت گفت ای فضل، دامن زره این سگ بردار تا مؤمنان عجایب پروردگار خود را ببینند و عبرت گیرند. فضل بیامد و دامن زره او برداشت. مؤمنان نگاه کردند که پشت ناف آن مردود تا سینه او نشان سیاهی دارد. درین وقت شاهزاده هاشم گفت یا حضرت این علامت چیست. حضرت گفت ای برادر ایشان از نسل یوسف حجّاج اند که آن مردود اسپ در تن نازنین امام حسین بن علی علیه‌السلام دوانیده بود... بعد از آن پنج نفر از اکابر شیعه پیش آمده ادای شهادت دادند که ایشان از آن قبیله‌اند که ده نفر از اجداد این سگان از ضرب تیغ ابراهیم اژدر گریخته‌اند و این جا آمده‌اند» (همو: ۹۳).

۲-۳- زُریرنامه

پس از خروج مسیب و تلاش او برای باز پس‌گیری اسرای کربلا، زُریر یکی دیگر از خون‌خواهان حسینی است که به هنگام انتقال رئوس شهدا و اسرای کربلا از کوفه به شام، در شهر عسقلان به تجارت مشغول است. زُریر پس از اطلاع از شهادت امام و یاران در کربلا و مشاهده معرکه شمر و ایادی وی در عسقلان سر به شورش برداشته و پس از سرکوب حاکم عسقلان، عمرو بن یعقوب عسقلانی، مدتی امارت عسقلان و نواحی آن را به دست می‌گیرد.

با انتشار خبر خروج مسیب خزاعی در عراق و پیوستن مختار و ابراهیم اشتر بدو، زُریر نیز عزم ملحق شدن به یاران را دارد؛ اما به دلیل مواجه شدن با ایلغریهای یزید برای مدتی ازین کار بازمی‌ماند. سرانجام با اتحاد جمع خون‌خواهان، یزید مجبور به رها کردن امام زین‌العابدین (ع) و اهل‌بیت از زندان می‌شود. پس از مرگ یزید، کار متقمان نیز با خدعه‌های مروان و کشته شدن مسیب یک‌رویه می‌شود.

نگارنده گمان دارد که زُریرنامه از اساس، داستان مستقّلی محسوب نمی‌شده، چرا که تا امروز هیچ دست‌نوشته مستقلّ متّوری از آن مشاهده نشده و در صورت پیدا شدن چنین اثری نیز بایستی تفاوت محتوای آن را با مسیب‌نامه سنجد؛ پس از آن ادّعی وجود دفتر مستقلّ چنین داستانی را مطرح کرد. تا جایی که نگارنده جست‌وجو کرده تا این ساعت هیچ نسخه منظوم یا متّوری مشاهده نشد که گزارش آن در قیاس با شرح احوال زُریر در تحریرات بزرگ و کوچک مسیب‌نامه اندک تفاوتی

داشته باشد، لذا تا بررسی دقیق‌تر دیگری ما هم‌چنان *زُریزنامه* را بخشی از *مسیب‌نامه* به شمار می‌آوریم.

برخی سرآیندگان احتمالاً به تأسی از روضه‌الشهدا (کاشفی سبزواری، ۱۳۹۰: ۶۷۰)؛ اما بر اساس *مسیب‌نامه* بخش خروج زُریز را به صورت منظومه مستقل کوتاهی به زبان فارسی و گُردی عرضه کرده‌اند (ر. ک. مأخذ: قنبری، ۱۳۹۰؛ عرفانی، ۱۳۹۳) که شهرت و اعتبار چندانی هم در جامعه ادبی پیدا نکرد و دیگر شاعران به استقبال چنین شیوه‌ای نرفتند.

۲-۴- زمجی‌نامه

زمجی‌نامه دنباله منطقی حماسه شکوهمند *ابومسلم‌نامه* است و از دیدگاه داستانی به شرح رویدادهایی پرداخته که پس از قتل ابومسلم به وقوع پیوسته است. این حماسه‌متن، کارنامه بهادری‌ها و مبارزات احمد بن محمد بن علی زمجی و دیگر هم‌زمان اوست که پس از قتل ناجوانمردانه ابومسلم علیه عباسیان خروج کرده و تا نابودی ابوجعفر، دومین خلیفه عباسی پیش می‌رود و روایت با کشته شدن احمد زمجی و خروج ابومسلم کوچک پایان می‌پذیرد و ادامه کارنمایی‌های محبان حسینی و آل مروان در حماسه کوچک‌نامه دنبال می‌شود. احمد زمجی پهلوان جنگاور و شجاعی است که گاه عیاری هم می‌کند و از میراث عیاران کینک ماهان اسفراینی و کفش‌های چالاک جاجرمی را به تن دارد. هر دو متن *زمجی‌نامه* و *مسیب‌نامه* اشارات جسته و گریخته‌ای به هم دارند که در این بخش بدان‌ها اشاره خواهد شد.

در تحریر بزرگ *مسیب‌نامه*، پس از آن‌که به دستور یزید چشمان علی دیوانه، پسر شیر سالوک را میل کشیدند، او را در بیابان رها می‌کنند. کاروانی بدو بازخورده و اهل آن علی دیوانه را از سر ترحم به مدینه می‌برند. علی دیوانه بر سر تربت پیامبر معتکف شده و از یزید و کردارش شکایت می‌کند و از فرط راز و نیاز به خواب می‌رود:

«واقعہ کند، حضرت برآمدند سلام کرد، جواب دادند پرسیدند. دادخواهی از دست یزید کرد، گفتند او به فرزندان ما رحم نکرد دلت را جمع دار، نزدیک است که از دنیا به خواری خوار رود و دست کشیدند بینا شد، گفتند بر تو سخنی می‌گویم قبول کن، قبول کرد. گفتند الحال در خدمت امام محمد باش، بعد این هنگامه‌ها به زمج درود برو و در آن‌جا کدخدا شو، فرزندی می‌شود نام او محمد

زمجی مان، او یک دختری از نسل امام محمد حنفیه می‌گیرد و احمد بن محمد زمجی می‌شود» [گ ۴۴۱].

در میان منابع، مسیب‌نامه تنها متنی است که اشاره‌ای به علی دیوانه، پدر بزرگ احمد زمجی کرده است؛ در ابومسلم‌نامه نیز بدین نَسَب بدون ذکر نامی از «علی دیوانه» اشاره شده است. در بخش فرجامین جنین‌نامه آمده است که سید جنید، هنگامی که با رشیده عرب در سرزمین خراسان ساکن شد، یکی از دخترانش به نام «سارا» را به محمد زمجی عقد می‌کند و ازین پیوند پسری زاده می‌شود به نام احمد (ر. ک. طرطوسی، ۱۳۸۰: ۵۱۴/۱ - ۵۱۸)؛ بدین ترتیب، میان ابومسلم و احمد زمجی پیوندی نزدیک وجود دارد؛ اما این وابستگی هیچ‌گاه در ابومسلم‌نامه به روشنی بیان نشده است. پدر احمد، یعنی محمد زمجی، از هاشمیان و از دوستداران خاندان است که از ستم مروانیان گریخته، به خراسان پناه آورده است و سید جنید سالخورده را بارها با خدمات خود حمایت می‌کند.

در کتابخانه ملی فرانسه، دست‌نویسی از ابومسلم‌نامه به شماره (supplement 843)، درباره احمد زمجی و پدرش چنین آورده است:

«در قریه زمج مردی بوده است، محمد خباز نام و نسب او با امام محمد حنفیه که پسر صلبی علی است، درست می‌شده و او را پسری بوده است احمد نام. روزی پسر خود را در دکان گذاشته بود که ضبط دکان کند و از پی مهمی به جایی رفته و او در روی دکان نشسته بود که شخصی رسید و نان خرید. نان‌فروش نانی به او داد که پشت او سوخته بوده است، و آن شخص خوارج بوده است، گفت نانی دادی که پشت از روی ابوترایبان سوخته و سیاه‌تر است. احمد کارد نان فروش را گرفته گفت ای سگ، ابوتراب با تو چه بد کرده است که ابوترایبان را چنین یاد می‌کنی و زد بر سینه او که از پشتش به در رفت. خوارجان همه هجوم کردند، او چند خوارج دیگر را کشت و در پیشه سوخته درآمد. پدر و مردم او را خوارجان کشته‌اند و او را نیافته‌اند؛ و شنیده‌ام که هژده سال است که او در پیشه سوخته مقید است و به در نیامده است» [گ ۳۱۷].

وزن صد و ده منی گرز مسیب که از تیر کشتی حضرت نوح (ع) ساخته شده و از سام نریمان بدو میراث رسیده، در زمجی‌نامه صد و نود و پنج من شده و به دست میراث‌دار و نواده مسیب، مضراب‌شاه خوارزمی می‌رسد و راوی زمجی‌نامه در چند جای روایت بدان اشاره کرده است:

«مضراب» چنان در وحشت درآمده استاده است که چهل و چهار اسباب سپاهی‌گری در بر خود کرده دامن به زنجیر کمر استوار کرده دست به آستین برزده [گرز] صد و نود و پنج من میرمسیب غازی را در دوش پرتافته» [گ ۲ ب]. «عمود هفت‌جوش که از سام نریمان بود و به میر مسیب غازی رسیده و ازو به مضراب رسیده بود» [گ ۳۹ آ]. «مضراب شاه مهمیز بر تکاور کرد. به لب خندق رسید. یک تازیانه بر کُمیت رومی زد که کمیت رومی دُم علم کرد، گوش علم کرد، فرقت در دماغ انداخت، هر چهار پای خود را به یک جای وصل کرده خیز کرد و به خاکریز قلعه رسید. عمود مسیب غازی برآورد» [گ ۳۱۰ ب]. «عمود مسیب غازی را برداشته می‌خواست که عمود زند، آن نقابدار قبضه خاکی را گرفته به طرف مضراب پرتافت» [گ ۳۱۲ آ].

در زمجی‌نامه جز این موارد اشاراتی نیز در رابطه با احمد زمجی و قُثم بن عبّاس وجود دارد که در بخش معرفی شخصیت قُثم بدان پرداخته شده است.

علاوه بر این موارد، در نسخه‌اشناخته‌ای از *ابومسلم‌نامه* تحت عنوان «داستان‌های دینی» به شماره (۱۲۲۸۴)، از محمد زمجی پدر احمد زمجی به‌عنوان یکی از محبّان یاد شده که بنا بر مصلحت مجبور می‌شود کفشی را که مروان نام پیامبر (ص) و ائمه (ع) را زیر آن نوشته در پا کند؛ هر چند که احمد زمجی او را به مصاف ترغیب می‌کند راضی نمی‌شود. احمد زمجی نیز از پدر رنجیده و در جنگلی ناپیدا می‌شود:

«وزیر عرض کرد که چهار پادشاه دارد سردار ایشان محمدشاه زمجی دوازده هزار پهلوان دارد، نطقی فرزند علی است. دویم پادشاه یوسف‌شاه خوارزمی نه لک پهلوان دارد. سیوم پادشاه ملک‌شاه اصغر دیو تور خوارزمی. چهارم ملک حید البابادی صاحب پنج لک پهلوان است. مروان گفت ای وزیر هر چهار را فرمان باید نوشت، به دیدن فرمان برخاسته بیاید و اگر در دل چیزی دارند نیابند، نوشته بفرستند که فکر دیگر کنم، چهار فرمان نوشته داغولی طلبد فرامان‌ها به او سپرد... گفت اوّل پیش محمدشاه زمجی باید رفت، جواب او حاصل کرده... جواب نامه نوشتند که به دیدن فرمان همون ساعت از زمجی برآمدیم... می‌گوید محمدشاه زمجی را پسری داشت نام سلطان احمد زمجی داشت، یک شب احمد زمجی در خواب دید که تخت محمد رسول‌الله فرود آمده آواز کرد السلام‌علیکم ای احمد زمجی. احمد علیک داده عرض کرد که صاحب، کدام بزرگی... حضرت فرمود که اگر پدر شما سخن مروان قبول کند تو زینهار نباید رفت، تو به هر روش از پدر علی حده شو،

چنان بکن ... چنان که در خاطر تو رسد. بعد از دوازده سال ابومسلم صاحب‌الدعوه پیدا خواهد شد که همان روز چراغ روضه ما روشن خواهد شد... احمد زمچی نظر کرد که امشب خدمتکاران ما شعور ندارند، یک درخت نزدیک سلطان احمد زمچی آمده احمد زمچی چنان درجست که بالای درخت رفت، هیچ کس را معلوم نشد که صاحب‌زاده از سگ‌هپال جدا شد. احمد زمچی در میان جنگل گریخت و جایی که چنان یافت، کسی نداند» [گ ۱۲ آ - ۱۳ آ].

۲-۵- مختارنامه

مختارنامه از دیرباز یکی از مشهورترین حماسه‌های دینی فارسی بوده که مضمون غالب آن خون‌خواهی محبان امام حسین (ع) از قتل یزیدی و مروانی است. این حماسه از جهاتی با دیگر نظایر منثور خود تفاوت محتوایی دارد که مهم‌ترین بُعد آن ورود پیدا نکردن عیاران و عیارها به روایت تکیه بیشتر آن به جریان تاریخی خروج و فاصله گرفتن از روساخت داستانی است.

مختارنامه از نظر ماهیت زبانی به دو گروه منظوم و منثور تقسیم می‌شود؛ ولی بنا بر نسخ موجود، سابقه پیدایش گونه منثور فارسی بیش از نوع منظوم آن است. کهن‌ترین نسخه موجود مختارنامه با عنوان «روضه‌المجاهدین» منتسب به روایت حافظ عطاءالله بن حُسام واعظ هروی است که از وعظ شیعی هرات بوده و اثر خود را به شاه طهماسب اول (۹۳۰ - ۹۸۴ ه.ق.) اتحاف کرده است (ر. ک. انوشه، ۱۳۷۵: ۷۰۱). از نسخ مختلف روایت واعظ هروی تا امروز، یکی که به سال ۹۸۱ ه.ق. کتابت شده در دست و شایع است. شیخ آقابزرگ تهرانی در الدررعیه احتمال داده که شاید واعظ هروی از خاندان ابن حُسام خوسفی، حماسه‌پرداز (سده ۹ ه.ق.) و سراینده خاوران‌نامه بوده باشد (ر. ک. آقابزرگ تهرانی، ۱۴۰۳: ۷۲۸/۹).

واعظ هروی در مختارنامه علاوه بر ابومخنف از چند تن دیگر نیز به نام‌های «احمد بن مسلم کوفی» (ر. ک. واعظ هروی، ۱۳۸۷: ۲۳)، «حمید بن مسلم» (ر. ک. همو: ۲۵)، «یحیی بن عیسی» (ر. ک. همو: ۱۷۰)، «عمرو بن احمد کوفی» (ر. ک. همو: ۱۹۶)، نقل اخبار کرده و از کتابی به نام خلاصه‌الأخبار (ر. ک. همو: ۲۷۵) نیز مطلبی ذکر کرده است.

نگارنده باور دارد که اساس خلق مختارنامه بر دفتر یا احتمالاً دفاتری از اخبار ابومخنف لوط بن یحیی بن سعید بن مخنف به سلیم الأزدی کوفی نهاده شده که از میان خیل آثار ابومخنف شش

روایت با عنوان «مقتل الحسین (ع)»، «کتاب اخبار زیاد»، «سلیمان بن صرد و عین الورد»، «المختار بن ابی عبید»، «مقتل بنی امیه» و «مصعب و ولایت العراق» با موضوع قیام مختار ثقفی و دفتر اخبار او و یارانش ارتباط مستقیم و نزدیکی دارند؛ چرا که مختارنامه‌های فارسی هم یکسره منحصر و محدود به گزارش احوال مختار ثقفی نیست و اغلب آن‌ها در یک نگاه کلی، چهار خروج مجزاً را هم شامل شده‌اند و اگر روایت واعظ هروی از مختارنامه را در نظر بگیریم:

نخستین خروج این روایت، معطوف به خون‌خواهی و شکایت عبدالله عقیف و حبس او، خروج قبیله ازد به هواداری عبدالله و شبروی عبدالرحمن سعید، امیر طارق و طارق اعمش در کوشک عبید زیاد و رهایی عبدالله از بند عبید است. ازین پس با رسیدن امیر سعید مخنف از ولایت آذربایجان، مخالفت ازدیان شکل جدی و نظامی به خود می‌گیرد و هر چند یورش آنان با گریختن عبید زیاد از کوفه آغاز می‌شود؛ ولی در نهایت با غلبه و استیلای دوباره عبید، پایان خوشی نداشته و عبدالله عقیف، سعید مخنف، جناب ازدی، امیر طارق و طارق اعمش به شهادت می‌رسند. از نکات مورد توجه این خروج پیوند و دلدادگی ام‌عامر، پهلوان‌بانوی خروج (ر. ک. واعظ هروی، ۱۳۸۷: ۶۸ - ۹۵)، با محمد سلیمان صرد خزاعی است. پیش ازین خروج، مختار ثقفی به بهانه یاری مسلم بن عقیل و شورش در کوفه به زندان عبید زیاد رفته و بر اساس روایت تا زمان رهایی هفت سال را در آن‌جا به سر می‌برد.

دومین خروج مختارنامه به گزارش احوال سلیمان بن صرد جون خزاعی و شکل‌گیری نهضت توأبین و دوره کوتاه تاخت‌وتاز آنان در عراق عرب اختصاص دارد. این خروج به سبب بیعت بیش‌تر قبیله خزاعه و سرکردگی خزاعیان در آن می‌تواند خروج خزاعیان هم در نظر گرفته شود. در این خون‌خواهی سلیمان خزاعی، مسیب بن نجبه فزاری، رفاعه بن شداد بجلی، عبدالله بن وال تمیمی، عبدالله بن سعد ازدی، محمد بن سلیمان صرد، ورقاء بن غارب أسدی و محمد کثیر شرکت دارند و مدتی بعد هم عبدالرحمن سعید مخنف بدانان می‌پیوندد. پیش از خروج خزاعیان، مختار به دستگیری معلم کثیر و عبدالله عمر از بند عبید زیاد رهایی یافته با مسیب و سلیمان دیدار تازه می‌کند و برای اخذ منشور قیام از محمد حنفیه عازم مکه می‌شود.

عبید با مرگ نابهنگام یزید، آشفتگی وضعیت کوفه و خون‌خواهی محبان اغلب توأب امام حسین (ع) به دعوت مروان حکم از بصره به دمشق می‌گریزد و توأبین اختیار امور کوفه را به دست می‌گیرند

و به جهاد با امویان شام برمی‌خیزند. مسیب بن نجبه در نخيله به سلیمان می‌پیوندد و همراه با سلیمان و لشکر توأب به مصاف لشکر پرشمار اموی به سرکردگی عبید زیاد می‌روند و پس از مقاومتی مردانه و ستودنی به شهادت می‌رسند. در میان توأبین خالد بن سلیمان صُرد خزاعی به خراسان بزرگ گریخته همراه با تاس تُرک نبردهای بسیاری با عبدالملک مروان کرده و خون پدر و یاران را بازمی‌خواهد و کارنمایی‌های او تا جایی شهرت داشته که کتب سیر ماضی بدو پرداخته‌اند و بعید هم نیست که داستان مستقلی هم در ابن باب فراهم آمده باشد:

«خالد بن سلیمان با بعضی از بزرگ‌زادگان آهنگ خراسان کردند و به نزد عبدالله خادم اسلمی شدند و ابن عبدالله بر عبدالملک مروان خروج کرد. خالد بن سلیمان را سپهسالار لشکر گردانید و خالد بن سلیمان انتقام خون پدر خود را خواست و او را غلامی بود ترک، نامش تاس بود و با عبدالملک مروان کارها کرد که در کتب سیر مذکور است» (واعظ هروی، ۱۳۸۷: ۱۶۳).

مسیب خزاعی در این برش از رویدادهای مختارنامه حضور مستقلی ندارد و بیشتر در سایه هویت توأب خود در کنار سلیمان صُرد خزاعی قرار گرفته و به‌عنوان دومین رهبر این نهضت نقش ایفا می‌کند (ر. ک. واعظ هروی، ۱۳۸۷: ۱۶۱ - ۱۳۶)؛ ولی راوی مختارنامه چندان بر او و دیگر توأبین متمرکز نشده و بی‌معطلی گریزی به خروج مختار و گزارش مفصل مبارزات او بر علیه زیریان و امویان و کشتار قتله کربلا زده است. جز این موارد اشارات مشکوک و مبهمی هم در روایت واعظ هروی وجود دارد که با قیام مسیب ارتباط مستقیمی دارد:

«پس مختار به مکه رفت و تدبیر خروج کرد و هم در آن ایام مردی از قبیله بنی خزاعه بر یزید درآمد و خروج کرد. یزید از غم و اندیشه بیمار شد. هر چند او را دوا کردند سود نداشت و اطبای شام و عراق از معالجه‌اش عاجز شدند... پس یک طیب ترسایی از شام آمده بود و بسیار دانا بود... طیب گفت باید از شهر بیرون روی و به شکار و عیش و تماشا باشی...» (واعظ هروی، ۱۳۸۷: ۱۳۲).

در این برهه از روایت و هنگام گزارش خروج توأبین هیچ احتیاجی بدین اشاره نبود؛ اما شخص مورد نظر راوی کیست که هویتش نامعلوم باقی مانده است. به نظر این شخص که از قبیله خزاعه هم خروج کرده و عرصه را بر یزید تنگ آورده همان مسیب باشد و گزارش این بخش مشکوک دقیقاً با گزارش هر دو تحریر مسیب‌نامه همسان است.

مروان در بخشی از خروج ملک‌ثابت به تهدید و یادکرد گذشته از فرزند مختار می‌خواهد که از فرجام قیام دیگر منتقمان عبرت گرفته و بیعت با وی را اختیار کند، در این یادکرد به خروج مسیب هم اشاره می‌کند:

«ملک‌ثابت را بگوی که جنگ ما را آماده باش و تعجیل مکن که تو را هم به ایشان خواهیم رساند. مسیب بن قعقاع و سلیمان خزاعی و پدر تو، مختار بن ابوعبیده و بعضی دیگر چه صرفه بردند که تو درین کار می‌بری. هر خونی که پدرت از بنی‌امیه کرده است از تو بازخواهیم ستانید» (واعظ هروی، ۱۳۸۷: ۴۲۹).

سومین پاره مستقل و پربارگ *مختارنامه* که تنه و هسته اصلی این روایت را در بر گرفته به احوال ابواسحاق مختار بن ابوعبید ثقفی پرداخته و کارنامه قیام و دلاوری وی را تا شهادت به دست داده است. مختار پس از رهایی از بند عبید زیاد، رفتن به مکه و کسب منشور خون‌خواهی از محمد بن حنفیه و بازگشت به کوفه، بار دیگر توسط عامل زبیری کوفه به بند می‌افتد؛ این مرتبه نیز با نگارش نامه‌ای به عبدالله عمر و تحت فشار گذاشتن ابن‌زبیر آزاد می‌شود. مدتی بعد با علنی کردن قیام خود در کوفه و با همراهی ابراهیم اشتر بر عبدالله بن مطیع شوریده کوفه را به نام امام زین‌العابدین (ع) فتح می‌کند. بن مطیع به زنده‌ماندن مختار گریخته نزد مصعب بن زبیر رفته بار دیگر همراه او بر مختار می‌شورد. در نبرد اول ابراهیم، سپهسالار مختار، مصعب شکست خورده و بن مطیع کشته می‌شود. پس از این شکست مصعب از عبیدالله زبیر مدد می‌خواهد؛ عبدالله زبیر به سبب شورش اهل یمن و توابع از حمایت مصعب سر باز می‌زند، مصعب نیز با عبدالملک مروان بیعت می‌کند.

مختار برای تسلط بر کوفه، غلبه بر لشکر زبیری و اموی و از سوی بازگشت برخی قتل‌ه به محل زندگی خود، مجبور شد نخست با قاتلان امام حسین (ع) و یارانش از در مصالحه درآید. عبدالملک مروان نخست عامر بن ربیع را به مصاف مختار می‌فرستد که در کرب و فری با ابراهیم اشتر کشته می‌شود. لشکر دوم مروان به سرکردگی ابن‌زیاد به نبرد مختار می‌رسد و از جانب منتقمان، یزید به انس مأمور به دفع ابن‌زیاد می‌شود؛ ولی به دلیل کهولت سن و بیماری در اواسط نبرد فوت می‌کند و ربیع بن مخارق، مقدمه لشکر عبید زیاد به دست ورقاء بن غارب کشته می‌شود. این بار، ابراهیم اشتر با شش هزار نفر به مصاف ابن‌زیاد رفته و مختار با هزار نفر سپاهی در کوفه باقی می‌ماند. قتل کربلا از نبود ابراهیم و قلت لشکریان مختار استفاده کرده بر مختار می‌شورند. مختار نیز بهانه لازم برای

سرکوب آنان را به دست آورده نامه‌ای نوشته به ابراهیم دستور بازگشت به کوفه را می‌دهد. در این بین، مختار خود به نبرد با قاتلان کربلا پرداخته و ابراهیم نیز بدو می‌پیوندد و جز از عمرو بن حجاج، محمد اشعث و عبید زیاد باقی قاتلان یکی پس از دیگری به مجازات کردار خود می‌رسند. ابن‌زیاد از شنیدن این اوصاف این قتل عام ملول و سرخورده به دمشق می‌گریزد.

پس از این، مختار به نامه‌ای عبدالملک مروان را تهدید به تسلیم عبید زیاد می‌کند. عبدالملک از درخواست مختار سر باز زده و بار دیگر عبید زیاد را همراه لشکر صد هزار نفری به نصیبین می‌فرستد، ابراهیم اشتر نیز با پانزده هزار نفر به مصاف او می‌رود و در این بین، حاکم نصیبین، حنظله بن عمار ثعلبی به مدد ابراهیم آمده عبید زیاد را شکست می‌دهند.

مدتی بعد، به مختار خبر می‌رسد که محمد حنفیه به جهت عدم بیعت با ابن‌زبیر به بند افتاده است. از کوفه لشکری به چند قسم پی در پی به مکه رسیده و با امضای صلح‌نامه‌ای بین طرفین محمد حنفیه رهایی یافته و در خانه پیامبر (ص) معتکف می‌شود؛ اما بر اثر ارادت مکیان به ابن حنفیه حسادت عبدالله بن زبیر بار دیگر شعله‌ور شده و به آزار محمد حنفیه می‌پردازد. بنا بر وعده امام علی (ع) و اشارت بزرگان در خواب، ابن حنفیه از امام زین‌العابدین (ع) کسب تکلیف کرده و از مکه همراه با چند تن از هواخواهان خود هجرت می‌کند و پس از مشاهده عجایی، محمد حنفیه درون کوه عقیق یا رضوی غایب شده و بر اساس ایدئولوژی فکری روایت تا ظهور حضرت مهدی (عج) از نظرها غایب است.

عبدالملک مروان جهت سرنگونی مختار بار دیگر سپاهی به سرداری عبید زیاد گسیل می‌دارد. ابراهیم اشتر در موصل با سپاه عبید زیاد مصاف می‌کند، عبید شکست خورده و چندین سردار وی همراه با حسین بن نمیره سکونی کشته می‌شوند. در واپسین نبرد، زمانی که ابراهیم اشتر در تنگنا افتاده با مدد به موقع مختار لشکر مروانی شکست خورده عبید زیاد کشته می‌شود.

پس از این مختار از مصعب بن زبیر، دو قتله دیگر کربلا یعنی عمرو بن حجاج و محمد اشعث را می‌طلبد. مصعب نیز با مدد و حمایت لشکر تحت امر عبدالله زبیر و همراهی مهلب بن ابی‌صفره به نبرد مختار می‌رود. در نخستین رویارویی احمد شمیط و عبدالله شاکری علی‌رغم مجاهدت‌های فراوان به شهادت می‌رسند. پس از این، مختار خود به میدان رفته و با وجود تلاش فراوان، خیانت کوفیان و ناپیداری آنان سبب شکست مختار و بازگشت او به کوفه و پناه بردن وی به دارالاماره

می‌شود. سرانجام مختار پس از کشتار قاتلان کربلا و گرفتن انتقام امام حسین (ع) و وصیت اتباع و عیالش همراه معدودی یاران باوفا به مصعب دچار شده و پس از نبردی جانانه و شجاعتی مثال‌زدنی به شهادت می‌رسد.

چهارمین بخش *مختارنامه* با پیوستن فرزند مختار، ملک‌ثابت، به ابراهیم اشتر آغاز می‌شود. این بخش ارتباطی با نقل ابومخنف ندارد، زیرا ابومخنف گزارش‌گری تاریخی است و نه داستان‌پرداز؛ از آن جایی که ملک‌ثابت و قیام او در تاریخ وجود خارجی ندارد، این بخش را بایستی از الحاقاتی بدانیم که داستان‌پردازان پیش از واعظ هروی بدان پرداخته‌اند و فقط واعظ آن را به مختارنامه ضمیمه کرده است.

در این بخش که یک پاره مستقل به شمار می‌رود، محمد بن سلیمان سرد خزاعی، یحیی به عباس بن علی، سید حسن بن یحیی بن عباس، ورقاء بن غارب، عزیز بن طاهر، ملک خمخاج ترک، امیرهمایون، حارث بن ابراهیم، امیرارسلان، عبدالرحمن و ملک نصر ماویان تحت رهبری ملک‌ثابت بر علیه مروانیان خروج می‌کنند و هر چند رهبری امور به دست ملک‌ثابت است؛ اما بار اصلی قیام بر دوش ابراهیم اشتر قرار دارد و عموم لشکرکشی‌ها به دست وی انجام می‌پذیرد. اینان مدتی در مصاف با لشکرهای پی در پی مروانی سپری می‌کنند تا این‌که ابراهیم اشتر و عزیز به طاهر و چندی دیگر اسیر شده به زندان مروانی می‌روند، ملک‌ثابت نیز با دیگر یاران جسته و گریخته مصاف‌هایی با لشکر عبدالملک انجام می‌دهند تا این‌که به دستگیری محبان ابراهیم دیگر یاران از بند رهایی یافته و به ملک‌ثابت می‌پیوندند و این بار با دلاوری‌های بسیار ورقاء بن غارب بر لشکر مغرب و اندیش غلبه می‌یابند. در این دوره از نبردها، هشام بن عبدالملک و حجاج بن یوسف ثقفی نیز جانب لشکر عبدالملک را بر عهده دارند. فصل پایانی سلسله‌نبردهای ابراهیم و ملک‌ثابت با آمدن مدد ترکان خراسان به سرکردگی پهلوان ترکستان، ملک نصر ماویان و یاری طعال یمنی، لشکر حبشیان و مغربیان به عبدالملک آغاز می‌شود. سرانجام طعال یمنی به تیغ حسن بن یحیی بن عباس علی کشته می‌شود؛ ولی پس از مدتی، درست در زمانی که ملک‌ثابت لشکر خود را برای استراحت مرخص کرده بود، پسر طعال همراه با لشکری دویست هزار نفری از یمن سر می‌رسد، این بار در نبرد با پسر طعال، ملک ثابت و تمامی یارانش به شهادت می‌رسند.

پس از شکست در برابر عبدالملک و کشته شدن ملک ثابت، ابراهیم اشتر شبانه تنها و سرگردان سر به بیابان گذاشت و مرگی نمادین برای او رقم زده شد:

«پس، به جانب بیت المقدس و به طرف شهری می‌رفت که آن را جزیره می‌گفتند. چون نزدیک آن شهر رسید، فرود آمد و زار بگریست بر قتل ملک ثابت و دیگر باره سوار شد و مناجات می‌کرد و می‌گفت خداوندا، مرا از نظر خلق مستور بدار. القصه، به کنار شهر رسید که جمعی قبر می‌کنند و تمام شده بود. ابراهیم به ایشان سلام کرد و به قبر رفت و گفت سلاح مرا بردارید و این قبر را به من واگذارید و این خشت را روی من بچینید و خاک روی من بریزید. پس آن جماعت روی قبر را پوشاندند و اسب و سلاح او را برداشتند، رفتند و قبری دیگر کردند و میت را دفن کردند و روی به شهر نهادند. مردمان اسب و سلاح او را دیدند و از کیفیت او پرسیدند. آن‌ها صورت واقعه را اعلام کردند و به تفحص قبر برآمدند، هرچه طلب کردند نیافتند. خداوند عالم، قبر او را مخفی کرد، لشکریان هرچه طلب کردند، ندیدند و بازگشتند» (واعظ هروی، ۱۳۸۷: ۵۲۰).

نگارنده حدس می‌زند بنا بر اشاراتی که در *مسیب‌نامه آمده*، محمد بقای وارس کار خود را با روایت مختارنامه آغاز کرده سپس به *مسیب‌نامه* و *ابومسلم‌نامه* پیوسته و حماسه چندگانه و دنباله‌دار خون‌خواهان حسینی را با زمجی‌نامه به پایان برده باشد. بقای وارس در آغاز *مسیب‌نامه* چنین نقل اخبار می‌کند:

«معلوم سخن سنجان روزگار بوده باشد که ما بند مختار را بعد از آنی که شمر و سرداران از کوفه سرها را و اهل بیت را به جانب شام بردند خواندیم، در همان میان سر نامه نوشتیم، اکنون بر سر داستان مخلص او آمدیم» [گ ۳ ب].

بنابر این اشاره، توجیه‌شدنی خواهد بود اگر بپذیریم *مختارنامه* ای هم به صورت دفتری مستقل از *مسیب‌نامه* به دست بقای وارس ترتیب یافته است، زیرا بدان بازگشت داشته و برای یادآوری و پاکشایی مختار در روایت خود بخشی از آن را در *مسیب‌نامه* آورده است.

نکته جالب توجه دیگری که تاکنون مأخذی بدان اشاره نکرده توجه محمد بقای وارس به ظهور صاحب‌خروجان چهارگانه‌ای با نام‌های «عبیده بن مختار، ابوشمس بن مختار، ابوحفص جهان‌بازیان، نصر بازرگان» است که پس از مسیب خزاعی به مختار اقتدا کرده و در دفع لشکر مروانی قیام می‌کنند.

دو تن از اینان به نام‌های «عبیده بن مختار» و «ابوشمس بن مختار» نواده مختار کرار هستند و با فرزند مسیب خزاعی و برادرزاده‌اش همراه می‌شوند.

«اما به مسیب، عربی خبر داد که ابوسفیان ثقفی و ابورافع ثقفی به جانب آب رجیع رفته‌اند، تاخت می‌کنند. عبیده بن مختار در نزد مسیب بود، او هم در همین مددها همراه بود او را به مسیب آشنایی بود. مسیب رجیع و حلبه را به او داده بود، او به ده هزار کس رفت... ابوسفیان ثقفی گفت اکنون تو هم صاحب‌خروج شدی، پدرت چه کرد که تو کنی. عبیده گفت صاحب‌خروجان از من چه زیادتى دارند، تو صاحب‌خروج شدی، اگر من شوم عیب است. پدرم در عرصه روزگار کارها کرد من نیز خواهم کرد، کوش تا بکشیم، میدان جای کردارست نه جای گفتار ای مردکه بی‌عار. ابوسفیان را به یک تیغ به دوزخ فرستاد، ابورافع آمده گفت بدکردار دست ترا قلم می‌کنم، عبیده دست او را قلم کرد همه را جواب گفته مال‌ها را گرفته به خویشان خود داد آمده به مسیب کوچک پیوست... القصه میدان شد، قاتل دمشقى در میدان درآمد، سلیمان بن مسیب درآمد روبه‌رو شد، در جنگ تیغ سر اسب قلم شد در زیر مرده اسب ماند آمده او را شهید کرد. مسیب درآمد او را کشت، مقاتل را هم کشت، مغلوبه شد. سه روز جنگ شد، عبدالعزیز نیزه در پهلوی عبیده زده شهید کرد» [گ ۴۷۰ آ].

«خبر آمد که عبدالعزیز در کوفه مرد، یوسف را فرستاد. او آمده در کوفه نشست، چنان سیاست کرد که هوش از سر کوفیان رفت، همه گفتند که این کرامات مختارست که ما مردم در حق او کردیم، اکنون می‌بینیم؛ او گفته بود که دریغ سود ندارد. راوی گوید که ابوشمس بن مختار خروج کرد، سه مصاف کرد به دست عبدالملک کشته شد، بعد از او ابو حفص جهان‌بازیان بیرون آمده دو مصاف کرده کشته گردید، بعد از آن نصر بازرگان برآمده سه مصاف کرده کشته شد، در کار حرام‌زاده عبدالملک براری نشد» [گ ۴۷۶ ب].

۲-۶- علی‌نامه

در یکی از سال‌های نیمه دوم قرن پنجم هجری، احتمالاً سال ۴۸۲ ه.ق، سراینده‌ای با تخلص ربیع، بر اساس داستان متثور مستقلی که بر پایه گزارش‌های مورخ مشهور تازی، ابومخنف کوفی (سده ۲ ه.ق.) فراهم آمده بوده است، حماسه داستانی منظومی با عنوان «علی‌نامه» را در منقبت مولا علی و ستایش از ایشان در بیش از یازده هزار بیت به نظم درآورده و در مقام مقایسه و رجحانی ارزشی و

عقیدتی با شاهنامه فردوسی طوسی، شکر خورده و هم‌چشمی‌ها و معارضاتی نیز داشته است. با این همه تا امروز همچون شاهنامه (نخستین حماسه ملی منظوم)، تندیس علی‌نامه نیز در معبد خداوندان نظم شکوهمند، جایگاه نخستین حماسه شیعی را به خود اختصاص داده است. هر چند طرح کلی این حماسه بازنمایی رویدادهای تاریخی دو مصاف جمل و صفین است؛ اما چنان‌که انتظار می‌رود، ربیع از ژرف‌ساخت تاریخی فاصله گرفته و در کار خود به اغراق و توصیف داستانی گرایش بسیاری دارد.

یکی از وجوه داستانی این حماسه، یادکرد ربیع از مسیب آن هم با نسب داستانی «ابن قعقاع» اوست؛ علاوه بر مسیب، به ابراهیم بن مالک اشتر، قعقاع بن مسیب، مختار تازی، عمرو معدی کرب و قثم بن عباس نیز اشاره شده است. ربیع از ایشان پس از حرب جمل و پیش از گزارش حرب صفین به‌عنوان صحابگان امام علی (ع) یاد کرده است (ر. ک. ربیع، ۱۳۹۰: ۱۰۴).

۳- برخی الحاقات مسیب‌نامه

در این بخش کوشیده شد تا الحاقات و بخش‌هایی را که وارس بخاری از دیگر متون وام گرفته و پس از اندک تغییراتی در مسیب‌نامه ضمیمه کرده معرفی شوند. پس از بررسی‌ها مشخص شد که وارس بخاری از دو حماسه قران حبشی و بطلال‌نامه در چندین فصل بهره‌ها گرفته و تعلق خاطری با جنگ‌نامه علی (ع) در بئر‌العلم داشته است.

۳-۱- قران حبشی

قران حبشی، پهلوان عیار یکی از حماسه‌های مشهور فارسی است که توصیف شکوهمند کردارها و جهانگشایی‌های وی پرداخته روایت‌پرداز مبدع سده ششم، ابوطاهر طرسوسی است. وارس بخاری توصیف رویدادهای چندین فصل مسیب‌نامه را بر اساس طرح و ساختار قران حبشی پی‌ریخته و گویا هدفش افزودن چند فصل به مسیب‌نامه ابوطاهر و شاخ‌وبرگ دادن بدان بوده تا ازین طریق بتواند مسیب‌نامه مستقلی را هم به نام خود تمام کند. وارس علاوه بر توصیفات بسیاری که از گروه عیاران حبشه دارد، چند تن از شخصیت‌های روایت را نیز «قران» نام نهاده است؛ ناگفته نخواهم گذاشت که این تقلید وارس در مسیب‌نامه هنرمندانه بوده و اگر مخاطبی دیگر حماسه‌های مشهور را نخوانده باشد، تمایز قس و ثمین کار بر او محال است. در این بخش، ابتدا عنوان فصل‌هایی که به تقلید از قران

حبشی در مسیب‌نامه آمده ذکر و خلاصه‌گونه‌ای از آن بیان شده، آن‌گاه شباهت محتوایی آن‌ها با قران حبشی مقایسه شده است:

۳-۱-۱- واقعه در بند افتادن پهلوان ماهان و ابوالفوارس و قاسم و هاشم و خلاص کردن مسعود

قزوینی با نه نفر عیار

در این فصل مسیب‌نامه، سه تن از عیاران محب همراه با ماهان اسفراینی، پهلوان و عیار یگه‌تاز روایت، به دست خوارجان اسیر شده و خوارجان به انواع شکنجه ایشان را آزار داده به مرتبه مرگ می‌رسانند آن‌گاه هر یک از آنان را به دست سالاری از سپاه خوارج سپرده تا در روز مصاف تیرباران کنند. نه عیار به رهبری مسعود قزوینی از سپاه اسلام داوطلب شده آنان را نجات می‌دهند.

در بخشی از قران حبشی نیز، شاپور ترک که بیشتر به دست قران شکنجه شده، سرانجام قران را در نبردی اسیر کرده و با شکنجه به مرتبه هلاک می‌کشاند تا روز مصاف او را در برابر سپاه ایران دو نیم کند. هفت عیار لشکر ایران به رهبری ابوالعلای رازی به لشکر ترکان رفته قران حبشی را از دار فرو می‌گیرند (ر. ک. طرسوسی، ۱۳۹۵: ۲۶۳/۱ - ۲۶۸).

۳-۱-۲- واقعه رفتن جعفر بن علی و ماهان از برای مخلص عمرو بن علی رضی‌الله‌عنه

در فصل دیگری از روایت، عمرو بن علی توسط ناصر عیار ربوده می‌شود و خلیل قدسی به بازخواست کینه دیرینه، عمرو را برای مجازات همراه خود و شاپور به قدس می‌برد. از جانب لشکر اسلام، ماهان عیار و جعفر بن علی به خلاصی عمرو راه به بیابان می‌برند. ایشان در راه به خوارجی رباطبان باز می‌خورند که پسرانش نیز در خدمت لشکر یزید هستند، پیرک رباطبان به عهده می‌گیرد تا آنان را از راه بیابان بر سر راه خلیل برساند و پنهانی به خلیل پیغام می‌دهد که بر سر چاه آبی شیرین اتراق کرده در کمین محبان باشد، در این احوالات، لشکر اسلام بر اثر تشنگی و سرگردانی، بی‌رمق به کمین‌گاه خوارج رسیده شکست سختی متحمل شده ماهان و جعفر بن علی اسیر خلیل می‌شوند. مدتی بعد ماهان از بند می‌گریزد و به یاری خوارجی که هوادار اوست گله اسبان خلیل را در بیابان رها می‌کند سپس شبانه خود را به جای غلامی زیرک نام در قافله جای داده و شتر جعفر و عمرو را از قافله جدا کرده آنان را نیز از بند رهانیده آن‌گاه راه به حصار عیاران محب می‌برند. با مدد سرکردگان ایشان، اسفندیار و سعید گرکانی بر خلیل و شاپور شیخون می‌برند. این احوال، توصیفات

دو فصل دیگر *مسئب‌نامه* را نیز «واقعۀ مخلص یافتن ماهان و نجات دادن او شاهزادگان را» و «واقعۀ همراه شدن مهتر اسفندیار گرکانی و مهتر سعید گرکانی» به خود اختصاص داده است.

در *قران حبشی*، شیرویه بن مالک همراه قران در تعقیب لشکر شکسته و گریزان ایرج‌شاه و شاپور ترک راه به بیابانی می‌برند و به پیرک رباطبانی که هوادار تورانیان است، دچار می‌شوند و او را به خدمت می‌گیرند؛ اما پیر رباطبان سپاه ایران را در بیابانی بی‌آب سرگردان کرده و سرانجام خسته و ناتوان به کمین‌گاه سپاه توران می‌کشاند و هنگامی که خود قصد گریز دارد به دست قران حبشی کشته می‌شود؛ اما سپاه ایران به کلی جان باخته و قران و شیرویه بن مالک اسیر می‌شوند (ر. ک. طرسوسی، ۱۳۹۵: ۲/ ۵۰۲ - ۴۸۰). از این پس قران و شیرویه مالک مدتی را در بند به سر می‌برند تا آن‌که قران در مجالی می‌گریزد، آن‌گاه به دستگیری یکی از تورانیان هواخواه خود گله‌اسبان ایرج‌شاه را در بیابان سر داده و آنان را مدتی سرگردان می‌کند سپس شبانه به جای زیرک شتربان در قافله‌ای ایرج‌شاه راه یافته شتر سواری شیرویه را از قافله جدا می‌کند. پس از آزادی، شیرویه و قران به حصار عیاران پناه می‌برند و به مدد فرمانده ایرانی عیاران، سعد عیار، به تورانیانی که اردشیر قبادشاه را در بند دارند، شیخون می‌برند.

۳-۱-۳- داستان زیارت قبر پیغمبران

در ابتدای این فصل، تیزی، پدر ناصر عیار، با رافع قدسی وعده می‌کند تا پسرش را از بند محبان برهاند؛ اما با هوشیاری ماهان عیار ناکام مانده و برای خلاصی از ماهان خود را در نهر عظیمی می‌افکند. تیزی پس از مشقت بسیار از آب بیرون آمده در حالی که مشغول خشک کردن جامه‌خویش است با هجوم چند شیر گرسنه مواجه می‌شود و ناچار بر بالای درخت بلندی پناه می‌گیرد و با سماجت شیران مجبور می‌شود چند روزی را بر بالای درخت سر کند. سرانجام رنجور و گرسنه راه به دهی برده توشه‌راه دیده به لشکرگاه باز می‌گردد.

در *قران حبشی*، روزی کیهان‌شاه کشمیری از بدل جاسوس می‌خواهد تا از لشکر ایران کسب خبر کند؛ اما بدل از قضای روزگار ناخواسته و در خواب دچار قران و ده‌دیو مرغزی شده می‌گریزد، پس از تعقیب و گریزی جذاب، بدل از ترس قران حبشی خود را درون نهر عظیمی می‌افکند و آن‌گاه که از آب خلاصی می‌یابد با چند شیر گرسنه برخورد می‌کند. بدل با اصرار شیران در شکارش چند

روزی را ناچار بر فراز درختی سر کرده و پس از رفتن شیران ملول، برهنه و گرسنه به دهی رفته ترتیب راه و آذوقه می‌بیند (ر. ک. طرسوسی، ۱۳۹۵: ۶۲۴/۲ - ۶۱۸).

در بخش دیگری از فصل مذکور، رافع دمشقی، مادر فرهاد تیغ‌زن، افلاح جادو را به مدد خود فرامی‌خواند. افلاح نیز همراه شاگرد چندی از آسمان بر روی کوهی فرود آمده درون خطّ مندیلی نشسته بر سر سپاه ایران یده می‌کند. ماهان و دیگر عیاران بر فراز کوه رفته گنده‌پیر جادو را هلاک می‌کنند.

در قران حبشی، اهل کشمیر اغلب جادوانند، بزرگ آنان فتح جادو در خدمت کیهان‌شاه کشمیری به سر می‌برد. آن‌گاه که لشکر کشمیر در مصاف مردانه ایرانیان خشم می‌گیرند، گنده‌پیری جادو بر فراز کوه رفته یده می‌کند و قران و عیاران پس از تعقیب جادو او و یارانش را از پای درمی‌آورند (ر. ک. طرسوسی، ۱۳۹۵: ۶۲۸/۲، ۶۳۳ - ۶۳۰)، وارس بخاری اوصاف این رویداد را گاه حتی به نص صریح روایت طرسوسی در مسیب‌نامه نقل کرده است.

۳-۱-۴- داستان گرفتن حضرت امام محمد حنفیه حلب را

در بخشی از این فصل، زمانی که لشکر محبان در برابر مقاومت خوارج بر باروی شهر حلب ناتوان شده‌اند، ماهان عیار می‌کوشد درون شهر راه یافته دروازه را بر محبان بگشاید. سرانجام ماهان در شبی که به حلب راه یافته در سقاخانه‌ای پنهان می‌شود که از قضای روزگار، خوارجی به طلب آب بدان جای آمده با ماهان مواجه می‌شود. ازین پس ماهان شبرو در تعقیب و گریزی از گروه غلبه خوارج می‌گریزد و فتنه‌ای در شهر بر پا می‌کند و از پی آن منصور میرعسس به دست وی کشته می‌شود و سرانجام شهر حلب به دست وی فتح شده سران خوارج می‌گریزند.

در قران حبشی، زمانی که لشکر ایران در شهر کاشغر تاب مقاومت تورانیان حصاری را ندارند، قران حبشی در شبی به کاشغر راه یافته در سقایه‌ای پناه می‌گیرد. عسسی تورانی به طلب آب درون سقایه آمده قران را گرفتار کرده دیگر یاران خود را فرامی‌خواند. قران در میان کافت و کاو عسسان فرصت یافته چند تن را کشته می‌گریزد، آن‌گاه کاشغر را به آشوب کشانده سر عیاران کاشغر، شاهک عیار را می‌کشد، مدتی بعد کاشغر فتح شده تورانیان می‌گریزند. با توجه به حوصله متن، بخشی از رویداد نقل شده، باقی احوالات را به اصل روایت ارجاع می‌دهیم.

«قران چون آن قوم را بدید که به سوی او می آمدند، بر دست چپ وی، سقایه ای بود، قران بدان سقایه درآمد و بنشست تا عسسان در گذشتند. از قضا، یکی از آن عسسان بدان سقایه درآمد تا آب خورد، دست فراز کرد تا کوزه طلب کند، دست او بر جامه قران حبشی آمد، قران حبشی را بگرفت که تو کیستی. قران جواب وی نداد، دیگر بار گفت تو کیستی، جواب نداد. مرد گفت که شک نیست که این دزدیست که جواب من نمی دهد. در ساعت، فریاد برآورد که بیایید که دزدی درین سقایه است او را بگیرید. آن عسسان چون آواز او بشنیدند، بازگشتند و آواز دادند که ترا چه بوده است. گفت یکی را گرفته ام و هر چند می گویم که تو کیستی، مرا جواب نمی دهد، درین صورت. از آن عسسان یکی شمشیری برکشید و درآمد و بانگ بر قران زد و گفت تو کیستی. قران جواب او نمی داد. پس، دیگری شمشیر برکشید و به سقایه درآمد، گفت بنگرم که این دزد بدگوهر، چه کس است. از سقایه به در آمدی و درستی و اگر نه درآیم و بدین تیغ که در دست دارم، گردنت را بزنم. قران گفت نباید که به ناگاه مرا درین جایگاه فرو گیرند. این اندیشه بکرد و آنکه کارد برکشید و در دست گرفت و خواست تا از آنجا بیرون آید. آن مرد که دامن او را گرفته بود، آن دیگر را گفت، گوش دار که این دزد نرود تا آمدن، ایشان درین گفت بودند که ناگاه قران حبشی خود را از سقایه بیرون افکند و آن مردک دامن قران حبشی را رها نمی کرد. قران کاردی زد بر سینه وی که تا به ناف از هم بدرید، مرد از پای در افتاد. قران عزم آن کرد تا بگریزد...» (طرسوسی، ۱۳۹۵: ۲۹۹/۱ - ۲۸۸).

۲-۳- بطل نامه

بطل نامه یکی از حماسه های پرآوازه، مهم و نسبتاً کهنی است که به توصیف احوال و کارنامی های سید بطل غازی پرداخته است. مضمون غالب و اساس ایدئولوژیک حماسه **بطل نامه** شرح نزاع و رویارویی جهادگران مسلمان و مسیحی است که نگارنده بیشتر این حماسه را در مقاله ای معرفی کرده و مخاطبان را بدان ارجاع می دهد (ر. ک. کتابنامه: جعفرپور، ۱۳۹۵).

در تحریر بزرگ **مسئب نامه**، وارس بخاری سید بطل را در صف خون خواهان حسینی قرار داده است. بطل پس از نجات زعفر در چاه بئرالعلم به خون خواهی امام حسین خروج کرده ابتدا به انطاکیه و روم رفته ترسایان را به اسلام دعوت می کند، آن گاه برای نجات امام زین العابدین از دست قصورای قیصر مدتی را در دریا سرگردان است، تا آن که همراه با امام زین العابدین به لشکر محمد بن

حنفیّه می‌پیوندد و پس از دلاوری‌های بسیار در میان لشکر ترسایان در تنگنا افتاده قهقرات فرنگی سر از تن وی برمی‌دارد.

هر چند در تاریخ، سید بطلال با ابو مسلم خراسانی تقریباً هم‌عصر است؛ ولی علاوه بر آن‌که نزدیک به ۵۰ سال با نهضت‌های خون‌خواهی امام حسین (ع) فاصله دارد، هیچ‌گاه منابع هم از او به‌عنوان منتقم و خون‌خواه سیدالشهدا یاد نکرده و بطلال در خروجی علیه امویان و مروانیان شرکت نداشته است؛ اما وارس بخاری به دلیل علاقه بسیار ماوراءالنهریان به سید بطلال در جای‌جای مسیب‌نامه از او یاد کرده و کارنامه احوال او را که بیشتر با ترسایان و کفار پیوند خورده به مسیب‌نامه ضمیمه کرده است. وارس برای نزدیک کردن شخصیت بطلال به فضای مسیب‌نامه و پیوند دادن او با امام حسین (ع) و توجیه خروج بطلال، شجره‌نامه‌ای را که بطلال‌نامه در پیوند نسب بطلال با امام علی (ع) آورده داستان‌گونه به مسیب‌نامه ضمیمه کرده است:

«راویان تواریخ و سیر چنین گفته‌اند که از حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ یک دختری، به از هزار مردم مانده، به نام شریف فاطمه زهرا، از شان پسری ارجمندی گرامی که امام حسین، شهید کربلا، از شان امام زین‌العابدین و از شان امام محمد باقر و از امام زیدالأنوار و از شان امام یحیی و از شان امام حسین غازی [پدر سید بطلال] می‌شوند» (ابومخنف، ۱۳۹۶: ۱۴۴). «امیر عمر بسیار افسوس خورده، گفت که از نسل علی [ع]، یک جعفر [سید بطلال] مانده بود، آیا حال او چگونه شود» (همو: ۱۵۸).

«پس، دانایان می‌گویند که از حضرت امیرالمؤمنین علی، چهل و هشت فرزند بودند و یک نیره، امیر سید بطلال غازی که از عون بن علی شده بودند، چرا که حضرت امیرالمؤمنین علی رضی الله همراه پسر خود، عون بن علی به چاه بئرالعلم درآمده بودند و به دیوان غزا کرده، دختر پری را به عون علی گرفته داده بودند، از ایشان هم درین مسیب‌نامه سخن خواهد شد» [گ ۲۲ ب].

در مسیب‌نامه بطلال برای نجات زعفر جنی سفری به چاه بئرالعلم و ظلمات می‌کند و با چند دیو جدال دارد و نیز در راه نجات امام زین‌العابدین سفری به جزایر دریای شور و فرنگ داشته قلاع الماس، جهان‌نمای و الیاسیه را فتح کرده با دیو ریاح و دیو هراس مصاف می‌کند. مشابهتاً او در بطلال‌نامه نیز چند بار برای نجات پسر قیصر، دختر خلیفه، فرزندان او و نیز دل‌باختگی به کنایون قیصر

به چاه جهنم، کوه قاف، هند و فرنگ و جزایر ناشناخته‌ای سفر کرده با دیوان و جادوان مقابله می‌کند (ابومخنف، ۱۳۹۶: ۳۴۰ - ۳۲۱؛ ۳۴۸ - ۴۴۰).

۳-۳- جنگنامه علی (ع) در چاه بئرالعلم با جنیان

چاه در داستان‌های فارسی وجهی نمادین دارد و معمولاً از آن به‌عنوان محل مجازات یا جایگاه ورود به ماوراءالطبیعه تعبیر شده است و اغلب قهرمانان متون حماسی برای مدتی در آن محبوس و سرگردان شده‌اند یا از طریق چاه به دنیای ماورا و غیر واقع سفر می‌کنند؛ از دیرباز این برداشت معنایی هم‌چنان در ناخودآگاه جمعی باقی مانده و شواهد بسیاری هم در روایات یادگار گذاشته است. یکی از روایاتی که پیوند خوبی با بن‌مایه چاه برقرار کرده داستان «غزوه امیرالمؤمنین (ع) در بئرالعلم» است. در ایران گزارش‌های منظوم و مثنوی از این داستان مشاهده می‌شود که نه به صورت مفصل و جزئی بلکه بیشتر گزیده‌ای از آن را که معطوف به نبرد حضرت علی بوده شامل می‌شوند.

بر اساس سروده لطف‌الله نیشابوری (ر. ک. مآخذ: نیشابوری، ۱۳۹۰)؛ در اخبار آمده است که لشکر اسلام همراه با پیامبر هنگام بازگشت از فتح قریظه شبی در راه مدینه از مسیر منحرف شده و لشکر در معرض سرگردانی و بی‌آبی قرار می‌گیرد. پیامبر حضرت علی (ع) را مأمور طلب خبر از این وادی می‌کند. حضرت از پس پشته‌ای فرود آمده به خیمه‌گاه قبیله‌ای می‌رسند که اهل آن کافر بوده از ترس سپاه اسلام بیشتر گریخته‌اند و تنها پیرزنی باقی مانده که مشغول عبادت بتی است. حضرت پس از دعوت پیرزن به اسلام، وی را نزد پیامبر آوردند و پیرزن وعده می‌کند که در ازای آوردن مشک آبی از چاه بئرالعلم خود و قبیله‌اش اسلام آورد. پس از تلاش جوانان لشکر و کشته شدن پیاده‌ای سعید نام، به فرمان پروردگار حضرت علی (ع) به درون چاه رفته و با لشکر دیوان پیکار می‌کند.

پادشاه اجنه پس از کشته شدن یک‌یک سرداران و فرزندانش (طهمورشاه، قرطاس‌شاه و تمزاح) و اسلام آوردن یکی از آنان به نام راحل، به مصاف حضرت می‌رود و پس از مدتی تقلاً شکست خورده سپاهش به حضرت یورش می‌برند، سرانجام پادشاه اجنه و تعداد زیادی از دیوان کشته شده باقی اسلام می‌آورند و حضرت فرزند شاه جنیان، راحل را به جای پدر بر تخت می‌نشانند.

اما بنا بر اشاره‌ای که در مسیب‌نامه آمده حضرت علی تنها بدین پیکار نرفته بلکه عون بن علی نیز با ایشان همراه است و دیوی که جانشین پدرش شده زعفر جنی نام دارد نه راحل. در فرجام این فتح

نیز شاه‌دختی جنی با عون علی پیوند گرفته و سید بطال غازی زاده شده است. کیفیت این پیوند در بطال‌نامه نیامده و نسخ در دسترس نیز جزئیات بیشتری به دست نمی‌دهند؛ ولی شواهد وجود داستان مفصلی از آن را حکایت دارد.

باری این داستان در مسیب‌نامه بازتاب بسیاری داشته و وارس بخاری بارها به واسطه ذکر کارنمایی‌های سید بطال بدان اشاره کرده است. گویا بعدها به خاطر شورش آسمای پری، پسر اژدر دیو، در بئرالعلم زعفر جنی به بند دیوان گرفتار می‌شود و سید بطال برای رهایی زعفر به بئرالعلم بازمی‌گردد و در این احوال خبر شهادت امام حسین (ع) به وی می‌رسد و در مواقعی که محبان در معرض خطر قرار می‌گیرند، جعفر پری، فرزند زعفر، به اشاره بطال به مدد محبان می‌رسد و بشارت خروج بطال را به آنان می‌رساند. وارس بخاری از این مقدمه برای پاگشایی بطال به روایت استفاده کرده است.

در ادامه این بخش، برخی مواردی که در آن‌ها شرح واقعات مصاف امیرالمؤمنین (ع) و بطال غازی در بئرالعلم آمده ذکر شده است:

«القصه شاهزاده بطال غازی در زیر کوه مغرب از حضرت قثم بن عباس جدا شده به جانب زمردکوه محیط به جنگ سهیلان بن اژدر دیو رفتند، تنها بر اسب پری‌زاد سوار شده به تکاب زمردکوه درآمدند به طلب او شدند. او شنیده شاه زعفر پری را گرفته رفت در ظلمات مقام کرد.

روزی شاهزاده به گنبدی رسیدند فروز آمده درآمدند. دیوی آمد، گفت مرا سیماب دیو می‌گویند، ایشان گفتند مرا شاه بطال غازی می‌گویند که به طلب سهیلان دیو آمده‌ام. سیماب گفت که او در ظلمات رفته است، من ترا جواب گویم، القصه او را کشتند آمده به ظلمات درآمدند. هر چند که گشتند نیافتند.

روزی به چشمه‌ها رسیدند، یک چشمه در میانه چهل چشمه تمام چشمه‌ها می‌درخشند؛ اما چشمه میانه بیشتر. سید گفتند عجب چشمه‌هایی بوده است، فروز آمده به یک چشمه کنار طهارت کردند، بعد از نماز مناجات کردند. حضرت خضر آمدند، گفتند چه آرزو دارید، ما بیم خضر نبی. گفتند پسر اژدر دیو را نمی‌یابیم. گفتند سوار شوید سوار شدند، جلو اسب را گرفته گفتند که چشمان خود را پوشانید پوشیدند. گفتند که گشایید، گشادند خود را به دروازه چهارباغی دیدند.

حضرت خضر گفتند که به درون چهارباغ گنبدی است، زعفر پری در آن گنبد است؛ اما سهیلان دیو با برحه جادو یار شده است، حاضر باشید اسم اعظم را فراموش نکنید گفته غایب شدند. سید پرسیدند که آب حیات در کجاست، گفتند که در همان چشمه‌هایی که بود، چشمه میانه آب حیات بود، چرا نخوردید. سید گفتند ما از برای خون امام حسین جان‌بازی می‌کنیم، آرزوی شهادت داریم، آب حیات را چه کنیم، از برای نقل کردن پرسیدیم که به هر جا گوییم، آن‌گاه حضرت خضر نبی فاتحه به ارواح شهدا خواندند.

آن‌گاه سید به باغ درآمدند، گنبدی دیدند آمده فروز آمدند، متوجه شدند که قفل را بردارند. دیوی آمد، گفت من سهیلان دیوم تا کی ما چند از تو گریزم، پدرم اژدر دیو را پدر کلان تو کشته است. برادری داشتم سهیلان دیو درین نزدیکی شنیدیم که او به دست عم تو، امام محمد حنفیه کشته شده است. من ترا جواب گویم، گویا خون ایشان را گرفته باشم.

القصه از او سه ضرب گرفتند به یک تیغ او را جواب گفتند. درین دم ابرچه‌ای آمده جزع کرده آتش انداخت. سید اسم اعظم خواندند، آتش دوجانبه گذشته رفت حیران شد، قصد کرده بودند که رفته غایب شد. وقتی بود که اژدرهایی شده آمد، اسم اعظم خوانده بودند که کرخت شده آمده دو تقسیم کردند، عالم سیاه شد. بعد از فصلی، باز به طریق اصل آمد، دیدند که چهارباغ و گنبد بر هم خورد، زعفر پری را از چاه برآوردند. زعفر پری بال بر بال زده سید به اسب سوار شدند به چهارباغ بئالعلم آمدند، همه خرسند شدند.

جعفر زرین‌رکاب واقعه‌های گذشته را بیان کرد که چند بار مدد رساندم، حالا در کنار زعفرانیه حلب نشسته‌اند. سید از پی رفتن شدند، درین وقت نظر از شاه مردان یافتن که رفته تنها انطاکیه روم را گیرم و به جانب اسطنبول رو چون به دروازه که رسیدی خدمتی روی می‌دهد، بیدار شدند. زعفر پری که از خویشان ایشان بود به گردن گرفته آورد، مویی داده رفت. شاهزاده مکمل شده به انطاکیه رفتند. در بارگاه شاه سلیم رومی درآمدند او را مسخر کردند، همه ترسایان کلیمه گفته مسلمان شدند، واقعه را گفتند، او جشن آراست» [۳۱۸ ب - ۳۱۹ آ].

«حضرت امیرالمؤمنین علی رضی‌الله‌عنه همراه پسر خود، عون بن علی به چاه بئالعلم درآمدند بودند و به دیوان غزا کرده دختر پری را به عون علی گرفته داده بودند، از ایشان هم درین مسیبت‌نامه سخن خواهد شد» [گ ۳۸ ب].

«زمانی که امیر به چاه بئر‌العلم درآمده دیوان آن مکان را به ضرب ذوالفقار مسلمان ساخته‌اند، در آن‌جا پری را بریشان پادشاه کردند. چون او فوتیده است، زعفر زاهد را گرفته‌اند، ازو من شده‌ام، مرا سید بطل غازی نام نهادند» [گ ۸۸ ب].

«الغرض ناچار همراه آن جوان پری و پری‌زادان دیگر همراه شده رفتند. آن جوان امام را در زیر کوهی آورده نشانده گفت یا امام، مرا جعفر پری نام است. من پسر پادشاه پریانم، پدر من زعفر پری نام دارد. پدر مرا آسمای پری، پسر اژدر دیو ربوده است» [گ ۱۲۵ ب].

«گفت یا امام، معذور می‌دارید که مرا مهمی پیش آمده است، یاغی به باغ بئر‌العلم آمده است، من در شکار بودم که خبر رسید، می‌گذشتم که این واقعه را دیدم، اینک رفتم» [گ ۳۷۱ آ].

۴. نتیجه‌گیری

تحریرات بزرگ و کوچک مسیب‌نامه در دو گونه منظوم و مثنوی آن، یکی از بایسته‌های پژوهشی میراث ادب حماسی محسوب می‌شوند و این مقاله کوشید تا گوشه‌ای از مشخصات مهم این روایت داستانی را نشان دهد. برآیند کلی ارائه شده در این پژوهش دلالت آشکاری بر اهمیت مسیب‌نامه و تأثیر او در دیگر روایت‌های حماسی و داستانی ادبیات انتقام دارد. در این میان *ابومسلم‌نامه*، *زمجی‌نامه* و *مختارنامه* بیش از دیگر روایات از مسیب‌نامه اثر پذیرفته‌اند. مع‌الوصف، الحاق و تقلید محمدبقای وارس بخاری از برخی بخش‌های *قران حبشی*، *بطل‌نامه* و *جنگ‌نامه امام علی (ع)* نیز در تألیف جدید مسیب‌نامه دستاورد جدید دیگری بود که تاکنون بدان اشاره نشده است.

کتابنامه

- ابومخنف، لوط بن یحیی. (۱۳۹۶). *بطل‌نامه*. تصحیح میلاد جعفری‌پور. تهران: علمی و فرهنگی.
- پورمختار، محسن. (۱۳۹۳). «نکاتی درباره داستان عامیانه مسیب‌نامه و معرفی نسخه فهرست‌ناشده‌ای از آن». *کتاب الکترونیک مقالات نخستین همایش ملی نگاهی نو به ادبیات عامه*. دانشگاه ولیعصر رفسنجان (عج).
- خوارزمی، ابوسعید. (۱۳۶۶). *جنگ‌نامه سید جلال‌الدین اشرف*. تصحیح محمد روشن. چ ۲. تهران: علم.
- ربیع. (۱۳۹۰). *علی‌نامه*. تصحیح رضا بیات و ابوالفضل غلامی. چ ۱. تهران: میراث مکتوب.
- زمجی‌نامه*. تصحیح حسین اسماعیلی. تهران: معین (در دست انتشار).

طرسوسی، ابوطاهر. (۱۳۹۵). *حماسه قران حبشی*. تصحیح میلاد جعفرپور. ۲ ج. چ ۱. تهران: علمی و فرهنگی.

طرسوسی، ابوطاهر. *مسیب‌نامه*. تصحیح میلاد جعفرپور (در دست انتشار).

طرطوسی، ابوطاهر. (۱۳۸۰). *ابومسلم‌نامه*. تصحیح حسین اسماعیلی. ۴ ج. چ ۱. تهران: معین، قطره و انجمن ایران‌شناسی فرانسه.

عرفانی، سمیه. (۱۳۹۳). «معرفی ضریرنامه ملانورعلی و رمزبازی». *فصل‌نامه تخصصی ادبیات و زبان‌های محلی ایران‌زمین*. دوره ۴. ش ۱. صص ۵۸ - ۲۹.

عطار، فریدالدین محمد [منسوبات]. (۱۳۷۰). *مظهرالعجایب و مظهرالاسرار*. تصحیح احمد خوشنویس «عماد». تهران: سنایی.

قزوینی رازی، عبدالجلیل. (۱۳۵۸). *التقص*. تصحیح جلال‌الدین محدث ارموی. تهران: انجمن آثار ملی. قنبری، صباح. (۱۳۹۰). «گزیده رساله انتقامیه». *فصل‌نامه پیام بهارستان*. س ۴. ش ۱۴. صص ۲۱۵۷ - ۲۱۸۶.

کاشفی سبزواری، حسین واعظ. (۱۳۹۰). *روضه‌الشهدا*. تصحیح علی تسنیمی و حسن ذوالفقاری. چ ۱. تهران: معین.

نیشابوری، لطف‌الله. (۱۳۹۰). «داستان جنگ حضرت امیرالمؤمنین (ع) با شاه جنیان در بئر‌العلم و مسلمان نمودن شاه جنیان و اتباعش». به کوشش عباس رستاخیز و رسول جعفریان. *پیام بهارستان*. س ۳. ش ۱۱. صص ۹۲۹ - ۹۱۳.

وارس بخاری، محمدبقای. (؟). *حماسه مسیب‌نامه*. تصحیح میلاد جعفرپور (در دست انتشار).

واعظ هروی، عطاء‌الله بن حسام. (۱۳۸۷). *مختارنامه*. چ ۲. تهران: ققنوس.

الهی، صدرالدین. (۱۳۷۲). «پس از خواندن کتابی درباره یک حماسه دینی عامیانه، مسیب‌نامه». *مجله ایران‌شناسی*. ش ۱۷. صص ۱۴۳ - ۱۳۰.